

نگرشی به وحدت وجود در اشعار سهراب سپهری و جبران خلیل جبران

محمودرضا سازواری^۱

^۱ استادیار گروه ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شرق

چکیده

وحدت، در اصطلاح فلسفی، عبارت است از بودن چیزی به گونه ای که به قسمت های دیگر تقسیم نشود و وجود هم حقیقتی واحد و ازلی است که آن هم خداست. لذا وحدت وجود همان یکتایی هستی است و از مهم ترین مفاهیم عرفان اسلامی به شمار می آید. ابن عربی سردمدار این بحث عمیق عرفانی است و نویسندگان و شاعران بسیاری در مورد وحدت وجود قلم فرسایی ها کرده اند. این مبحث وحدت وجود منحصر به اشعار و متون گذشتگان نیست؛ بلکه در تفکرات بسیاری از شاعران و نویسندگان معاصر هم می توان جلوه هایی از این تفکر عرفانی یافت. سهراب سپهری از ایران و جبران خلیل جبران از لبنان از شاعران معاصر ادبیات هستند که به این دیدگاه فلسفی و عرفانی وقوف کامل داشته اند. راقم این سطور سعی دارد در این مقاله ضمن تعریف اجمالی از وحدت وجود به شرح و تبیین ویژگی های اشعار این دو شاعر معاصر بپردازد و مفاهیم وحدت وجود را در بین اشعارشان مطابقت دهد.

واژه های کلیدی: وحدت وجود، ابن عربی، شعر معاصر، سهراب سپهری، جبران خلیل جبران.

۱- مقدمه

انسان‌ها از دیرباز به گرایش‌هایی وابستگی داشته‌اند و همواره می‌کوشند که از بین این همه تکثرات و گرایش‌ها به وحدتی دست یابند. آدمی همواره سعی دارد که از بین تجلیات مختلف و متنوع هستی وحدتی به دست بیاورد و به ارتباط بین آن‌ها پی ببرد. به همین دلیل است که نظریه وحدت وجود در کوتاه‌ترین زمان پخش و ترویج گردید.

وجود در لغت به معنی هستی و در تعبیرات صوفیانه یافتن حق پس از اوصاف بشری است؛ در بین اصطلاحات فنی صوفیه، کم‌تر اصطلاحی به شهرت «وحدت وجود» یا «یکتایی هستی» است؛ وحدت وجود آن دیدگاهی است که حقیقت را امری یگانه می‌داند که بدون حلول و اتحاد با تعینات در آن‌ها به ظهور می‌رسد. گرچه این تعبیر پیوندهایی تاریخی با مکتب ابن عربی دارد، ولی در دیدگاه‌های سایر صوفیان و از آن جمله شخصیت‌هایی که مدت‌ها قبل از ابن عربی زیسته‌اند نیز به کار رفته است. در ایران شیخ شبستری طرفدار سرسخت وحدت وجود بوده است. سراینده گلشن راز این اندیشه را از ابن عربی و یا شاگردان او اقتباس کرده است و مجموعه‌ای از پرسش‌های عقلی و تاریخی را برمی‌انگیزد. لذا برای فهم این مسائل، لازم است تصویر روشنی از معنای وحدت وجود داشته باشیم.

«وحدت وجود از دو واژه وحدت و وجود تشکیل شده است که هر دو از همان آغاز در اندیشه اسلامی حایز اهمیت بوده‌اند. اساس اندیشه و عمل اسلامی، شهادت است؛ یعنی گواهی به این که خدایی جز الله نیست (لا اله الا الله). این تعبیر غالباً کلمه توحید خوانده می‌شود، یعنی عباراتی که یگانگی خداوند را اعلان می‌دارد. معنای اساسی توحید و یا اعلان یگانگی خدا این است که همه چیز در عالم از خدایی ناشی شده که حقیقت یکتا است. واژه توحید همانند سایر واژه‌های هم‌خانواده‌اش که اکثر مورد بحث هستند، همچون احد و واحد (یکی)، احدیت و واحدیت (یکی بودن، یکتایی) با وحدت از یک ریشه‌اند.» (چیتک، ۳۷)

دکتر اسماعیل حاکمی در کتاب سماع در تصوف آورده است: «وجود در لغت به معنی هستی و در اصطلاح صوفیه وجود از میان رفتن اوصاف خرد است به واسطه پنهان شدن اوصاف بشریت، زیرا که زمانی سلطان حق و حقیقت ظهور کند، بشریت باقی نماند.» (حاکمی، ۱۸۹)

بحث از وجود تقریباً دیرتر از بحث وحدت، وارد اندیشه اسلامی شد و نقش مهمی را به ویژه در تحول فلسفه که غالباً هستی‌شناسی تعریف می‌شود، ایفا کرد. با آن که اصطلاح وحدت وجود در هیچ کدام از منابع مقدم بر آثار ابن عربی یافت نمی‌شود، بسیاری از عبارات صوفیه به آن شباهت دارند. نقل کرده‌اند که معروف کرخی (م ۲۰۰ هجری) نخستین کسی بوده است که شهادت را به صورتی که در قرون بعد به چشم می‌خورد، بازگو کرد: در هستی جز خدا نیست.

میرزا ابوالحسن رفیعی قزوینی، وحدت وجود را این‌گونه تعریف می‌کند: «وحدت شهود و عدم نگاه به کثرت خلقی، مانند توجه تام به صاحب اصلی صورت‌های گوناگون در آئینه‌های مختلف که بیننده را از کثرت آئینه و اختلاف آن‌ها غافل می‌کند و جز صاحب صورت چیزی را نمی‌بیند.» (جوادی آملی، ۳۸)

«عرفای ربّانی و حکمی همگی بر وحدت وجود متفق‌القول‌اند، اما در ارائه و عرضه این نظریه، طرق متفاوت و عدیده دارند، بسا به مشرب همدیگر نکته‌ها می‌گیرند، بالنتیجه همه راه‌ها به این منتهی می‌شود که «لَبَسَ فِي الدَّارِ غَيْرَهُ دِيَارًا». در سراسر آفاق اشعه و اشراق عرفان اسلامی، محی‌الدین ابن عربی بنیان‌گر و پی‌افکن نظریه وحدت وجود است. در قرن هفتم هجری ابن عربی، نظریه وحدت وجود را به صورت کامل و نهایی پی‌افکن و محور همه آرای خود قرار داد. هر مسأله‌ای را که مطرح می‌سازد به محور وحدت وجود می‌چرخد، به طوری که نام ابن عربی و عنوان وحدت وجود لازم و ملزوم هم به حساب می‌آیند.» (تهانوی، ۱۸۵)

ابن عربی و شارحان آثارش معتقدند که وجود، حقیقتی است واحد و ازلی که آن هم خداست و وجود عالم مستقل، حقیقتی ندارد و وهم و خیال است و عالم همان مظاهر گوناگون حقیقت واحد است. این حقیقت واحد دارای یک تجلی ازلی است که عبارت است از فیض اقدس و آن تجلی ذات الهی است در صور جمیع ممکنات. این ممکنات یا به تعبیر دیگر اعیان ثابته در عدم بر حسب اقتضا از عالم معقول به عالم محسوس ظاهر می‌شوند و این فیض مقدس نام دارد.

سیدجمال الدین آشتیانی می گوید: «محمی الدین ابن عربی کثرت را به کلی نفی می کند و وجود را منحصر به حق می داند و می گوید: همه موجودات نسب وجود حقیقتند. این که بزرگان گفته اند: العالمُ مُتَوَهِّمٌ، مالهٌ وجودٌ حقیقی؛ به این معنا که عالم وهمی است و هیچ چیز وجود حقیقی ندارد، مرادشان همین است.» (آشتیانی، ۱۱۸)

«وحدت وجود در اندیشه حافظ شیرازی نیز بدین گونه بوده که در این عقیده به جهان خلقت بسنده نکرده و کلیت حقایق و امور را با دیده وحدت می نگرد؛ وی مانند ابن عربی دم از وحدت حقیقت و عالم اسماء و صفات زده، انتساب وجود را به جهان، و مظاهر مختلف، جز وهم و خیال به حساب نیاورده است (ضیاءنور، ۱۴۰)

بحث در مورد وحدت وجود بسیار گسترده است که در حوصله این مقاله نمی گنجد؛ لذا به همین مقدار بسنده می کنیم و ضمن تشریح ویژگی های اشعار دو شاعر مورد نظر (جبران و سپهری) به بررسی نظریه وحدت وجود در خلال اشعارشان می پردازیم.

۲- نگاهی به زندگی جبران خلیل جبران و ویژگی های ادبی آثار او:

جبران خلیل جبران در سال ۱۸۸۳، در بشری لبنان تولد یافت. مادرش کامله رحمه زنی صالح و پرهیزگار بود ولی پدرش مردی باده گسار و می پرور بود که به دین چندان اعتنایی نداشت. جبران را از نویسندگان و شاعران نورداز ادب معاصر عربی و از پایه گذاران ادبیات نوین و شعر منشور می دانند. جبران علاوه بر نوشتن به نقاشی هم می پرداخت و مضمون اصلی نوشته ها و اشعارش، مبحث اجتماعی، ادبی، سیاسی و گاه درون مایه فلسفی و صوفیانه می باشد. (الفاخوری، ۷۷۴)

جبران هر چند عمرش کوتاه بود، اما از آن بسیار بهره برد. وی در زمینه نگارش و نقاشی چیره دست گردید، به طوری که آثار و اشعار و نقاشی های متنوع و ارزشمندی از او بر جای مانده و نامش را برای همیشه در دل شیفتگان هنر و ادب جاودان ساخته است. از جبران افزون بر زبان مادری اش (عربی)، آثار ارزشمندی هم به زبان انگلیسی بر جای مانده است که کتاب «پیامبر» از آن میان شهرت جهانی دارد و به بیش تر زبان های زنده دنیا، ترجمه شده است که چندین ترجمه نیز به زبان فارسی دارد.

«نوشته های عربی جبران از روح، سبک و سیاق ویژه برخوردار است که با عنایت به همین ویژگی از دیگر آثارش متمایز می گردد. وی نویسنده ای اجتماعی است. او پرورده نفس خویش و برخوردار از تخیلی سرشار است. رگه هایی از عرفان در آثار و نوشته های او به چشم می خورد. قصه های جبران به شدت نمادین (سمبلیک) و در عین حال، شاعرانه اند. به بیان دیگر، جبران فیلسوفی در لباس شاعر است و به هر چیز رنگ تخیل می زند.» (فرزاد، ۲۲۰ و ۲۲۱)

جبران خلیل جبران در ذهن بارور خود ابداعات فراوان داشت. تخیلات سرشار و روان نثر وی، او را از نویسندگان دیگر ممتاز می کند. آثارش پر از احساس و اندیشه است. «در زمان جوانی اش او را چنین می یابیم که بر ضعفها و تقلید و رسوم انسان می شورد و آزادی مطلق در طبیعت را می ستاید و با روح خارق العاده انسان که با قدرت و نیرو نمایان می گردد اوج می گیرد؛ آن گاه به عالم روحانی خود فرو می رود و به مردی صوفی منش مبدل می شود.» (سعیدیان، ۱۳۹۸ و ۱۳۹۹)

جبران در کتاب هایش معلم اخلاق است و همگان را به عطف و مهربانی و محبت دعوت می کند. ژرف نگری و تفکر وی بسیار ستودنی است و در راهنمایی های خود از اعتماد به نفس برخوردار است و در انتظار رسیدن به والاترین درجات نیست. همین تفکر خیال انگیز و پر از احساس این شاعر، نویسنده و نقاش لبنانی، باعث شده است که آثاری جاودان و خاطره انگیز خلق کند و خواننده آثارش را به شگفتی وادارد؛ آثاری که نه تنها از شاهکارهای آفریننده آن هاست که حتی می توان آن ها را از جمله شاهکارهای جهان شرق و غرب به شمار آورد.

۳- نگاهی به زندگی سهراب سپهری و ویژگی های ادبی آثار او

سهراب سپهری شاعر و نقاش معاصر در ۱۵ مهر ۱۳۰۷ شمسی در شهر کاشان متولد شد. پدرش اسدالله بود که از هنر و موسیقی بهره فراوانی داشت. او تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در شهر کاشان سپری کرد؛ سپس راهی تهران شد. (خیرخواه، ۳)

از مهم ترین ویژگی های شعر سپهری می توان به نوآوری در زبان و لحن شعر معاصر اشاره کرد. «شعر سپهری چارچوب ندارد. رهاست. رها از قید و بندهای ردیف و قافیه که سدی در برابر تراوشات مغز اندیشمند و جریان خود جوش احساسات شاعر توانا و سترگی چون مولوی بوده و موجب شکوه و فغان وی گردیده است». (روشن ضمیر، ۱۰۸)

از دیگر خصوصیات جهان شعری سپهری نگرش نو و جدید وی به جهان اطراف خود است. سپهری یک نقاش نوگرا بوده و نقاشی او در شعرش و شعرش در نقاشی او تاثیر داشته است. برخی از منتقدین بر این عقیده اند که او یک شاعر تصویرگرا بوده و چون تصاویر را تحت تاثیر نور در اشعارش به طور لحظه ای ثبت کرده است یک شاعر امپرسیونیست محسوب می شود. روشن ضمیر در این باره می گوید: «باید توجه داشت که سپهری یک شاعر امپرسیونیست صرف نیست بلکه نزدیک و پهلوی هم قرار دادن مناظر متنوع و پدیده های گوناگون در شعرش برای بیان منظور بوده است. می توان گفت سپهری در عین حال شاعری است اکسپرسیونیست که می خواهد با ثبت لحظه ها آن چه در ما فی الضمیر دارد به خواننده القا کند. با در نظر گرفتن رابطه عینیت و ذهنیت می توان سپهری را به اندر برتون فرانسوی و ریلکه آلمانی هم ردیف دانست». (روشن ضمیر، ۱۱۱)

فروغ فرخزاد درباره سپهری می نویسد: «سهراب از شهر و زمان و مردم صحبت نمی کند او از انسان حرف می زند و به همین دلیل وسیع است». (سیاهپوش، ۲۶۵)

این شاعر نقاش و نقاش شاعر، در میان خیال ورزی های شاعرانه اش بر آن است که از عنصر رنگ یاری جسته و با رنگارنگی کلامش، جان خوانندگان را بنوازد و زیبایی سخنانش هر چه بیشتر در دل و جان خانه سازد. سهراب از عنصر هفت رنگ سیاه، سفید، آبی، سبز، سرخ، زرد، بنفش بارها در کلامش بهره جسته است که ۶۵٪ آن با مفاهیم «آرکی تایپ» تطبیق دارد.

۴- جبران و تفکر وحدت وجودی

جبران خلیل جبران معتقد است که خدا در همه جا و همه کس و همه چیز سریان و جریان دارد و فقط کافی است که راه شناخت او را به دست آوریم. همان گونه که در «پیامبر» یکی از یاران از پیامبر می پرسد: ای آموزگار! ما در اطراف خویش سخنان زیادی درباره خدا می شنویم تو درباره خدا چه می گویی و او به راستی کیست؟ و او همانند درختی جوان بی هراس از باد و توفان در برابر ایشان ایستاد و گفت: یاران و محبان من اکنون بیندیشید به دلی که همه دل های شما را در خود جای دهد به عشقی که همه عشق هایتان را فراگیرد به جانی که همه جان هایتان را در خود پوشاند، به آوایی که همه آواهایتان در خود نوردد و به یک خاموشی که از همه خاموشی هایتان ژرف تر باشد و بی زمان». (پیامبر، ۱۱۶)

«جبران می گوید: که تمامی هستی در وجود تو و هر آن چه در وجود توست در هستی است. تمامی اجزای عالم از کوچک ترین تا بزرگ ترین و از پست ترین تا عالی ترین در وجود تو قرار دارند. در یک اتم، تمام عناصر روی زمین، در یک حرکت ذهن، تمامی قوانین هستی، در یک قطره آب، رموز تمامی اقیانوس های بیکران و در یک جنبه از وجود «تو» تمامی جنبه های «هستی» یافت می شود». (شعبان، ۱۶۶)

جبران با تصویرپردازی و تمثیل گرایی خود از اجزای طبیعت این حقیقت را بیان می دارند که همان گونه که هر چیزی به اصل خود باز می گردد و هر ذره در نهایت به مبدا خود برمی گردد، جهان هستی نیز جلوه هایی از ذات و نور مقدس باری تعالی است که هر کدام در رسیدن به ذات و اصل خویش در تکاپو و تلاش می باشند: «آب دریاها بخار می شوند و در آسمان اوج می گیرند اما دیری نمی پاید که ذره ذره همدیگر را می یابند و در ابر فراهم می آیند و بر فراز تپه ها و دره ها دامن می کشند و از کمترین نسیم، اشک ریزان بر کشتزاران فرو می ریزند و به جویباران می پیوندند و سرانجام خاستگاه خود، دریا، را می جویند:

«زندگی ابرها وصلی است و فراقی، اشکی است و لبخندی

جان ها نیز چنین اند، از عالم فراخ روح دل می کنند و این جهانی می شوند آن گاه ابروار بر فراز کوه اندوه ها و جلگه های شادی ها پر می زنند و چون با نسیم مرگ برخوردند به همان نخستین جایگاه خویش باز می گردند.

به دریای عشق و زیبایی ...

به سوی خدا ...» (اشکی و لبخندی، ۱۲ و ۱۱)

وجود و حضور خدا در پدیده‌ها که آن را معیت الله (با خدا بودن) می خوانند، در اندیشه جبران و در اشعارش به وضوح دیده می‌شود: «اکنون بیایید بیش از این از آن خدا که پدر است سخن نگوییم. بلکه از خداها سخن گوئیم. از همسایگان و از برادرانتان، نیروهای طبیعت که به گردخانه‌ها و کشت‌زارهایتان در جنبشند.» (پیامبر، ۱۱۷)

او می‌گوید همان طور که یک دانه ماسه یک بیابان و یک بیابان یک دانه ماسه است پس ما انسان‌ها نیز همگی بوی دلاویز خدا هستیم و ذره و جزئی از اجزای آن ذات مقدس:

«من به کسی عشق می‌ورزم که در میان شماسه و آن یک تن کسی جز همه شما نیست و همه شما همان یک تن هستید که من به او بسیار عشق می‌ورزم.» (ماسه و کف، ۶۴)

۵- سپهری و تفکر وحدت وجودی

سهراب سپهری شاعری است که در بین اشعارش می‌توان مفاهیمی را استخراج کرد که سرشار از مفاهیم فلسفی و عرفانی است. سهراب مفاهیم عرفانی را در بین اشعارش چنان نقاشی کرده است که ذهن خواننده را در دنیای پر رمز و راز عرفان جولان می‌دهد.

سهراب وجود خدا را در هر جایی احساس می‌کند. او سایه‌های دوردست را جلوه‌ای از ذات خدا می‌داند آب را از مظاهر طبیعی خدا می‌داند که بسیار تنهاست او خدا را در هر جایی نزدیک به خود می‌بیند:

«سایه‌هایی در دور

مثل تنهایی آب

مثل آواز خدا پیدا است» (سپهری، ۴۵۶)

خدایی که او به آن ایمان دارد آن خدایی نیست که عارفی از شوق دیدار و تب عشق او در حالت سماع سر از پا نمی‌شناسد، خدای سپهری در همین نزدیکی، لای شب بوها، پای کاج بلند و روی آگاهی آب است.

«و خدایی که در این نزدیکی است

لای شب بوها، پای آن کاج بلند

روی آگاهی آب، روی قانون گیاه» (سپهری، ۲۷۲)

چنین اندیشه‌ای که صادقانه و ساده می‌بیند و در بازی هستی با شادی چون یک کودک شرکت می‌کند، بی آن که در جست و جوی «علت‌العلل» یا «غایه‌القصوی» باشد بر همه دانش‌اندوزی‌های مرسوم زمانه نیشخند می‌زند؛ زیرا می‌داند که هستی در جریان دمامد خود پای‌بند هیچ یک از این مفاهیم نیست.

خدای سپهری «وسعتی بی‌واژه» است که به همه جای جهان می‌رسد و همه کائنات را در برمی‌گیرد. چنین نگرشی است که بوی وحدت وجود می‌دهد. سهراب جهان را فراخ می‌بیند و کام دل او حقیر نیست، خانه اش به دیوارها محدود نمی‌شود و با یک نگاه، خانه‌ای به وسعت دنیا می‌سازد:

«هر کجا هستم، باشم

آسمان مال من است» (سپهری ۲۹۱)

اگرچه طریق رسیدن به دوست به عدد انسان‌هاست و هر دلی می‌تواند راه به سوی او داشته باشد؛ اما شرط اصلی و لازمه دستیابی به وصال، داشتن جوهر پاک و وجودی تهی از آرایش است. جانی که به تمام پاک و صافی است، به چنان فضیلت و منزلتی می‌رسد که تمامی فضایش جایگاه «او» می‌گردد. سهراب به چنین مقامی دست پیدا کرده است. او هر جا که هست صدای دوست را می‌شنود و جانش سرشار از این صدای آسمانی است:

«بر فراز آبگیری خود به خود سرها همه خم شد

روی صورت‌های ما تبخیر می‌شد شب

و صدای دوست می‌آمد به گوش دوست» (سپهری، ۳۶۸)

او می‌گوید که خدا نه بالاتر است نه تنهاتر. او در خود توسست و این تویی که می‌توانی با او یکی شوی:

«این لاله هوش، از ساقه بچین، پرپر شد، بشود

چشم خدا تر شد، بشود

و خدا از تو نه بالاتر نه تنهاتر، تنهاتر» (سپهری، ۱۹۸)

در بررسی اشعار سهراب سپهری می‌توان گفت که در اندیشه سپهری هر چند که مشاهدات کثیرند و آیات و نشانه‌ها در شماره نمی‌گنجد ولی تکثرات به وحدتی اشاره می‌کنند و خبر از یگانه‌ای می‌دهند که در صور و نقوش مختلف، خویشتن را آفتابی کرده و نشان داده است. انسان معنوی و اهل نظر در ورای این پدیده‌های کثیر و عظیم آن امر را بسیط را جستجو می‌کند.

۶- بررسی تطبیقی نگرش وحدت وجودی در آثار سپهری و جبران

«نظریه وحدت وجود در مورد خدا و جهان بر این باور است که خدا موجودی جدا از عالم نیست، عالم مجلای اوست یا جهان

به طور کلی خداست.» (استرول، ۸)

در نگرش سپهری خدا در همین جهان حضور دارد. همه هستی مظهر تجلی خداوند است و خدا از جهان جدا نیست. او در

درخت، گل، آب و به طور کلی در طبیعت حضور دارد:

و خدایی که در این نزدیکی است.

لای این شب‌بوها، پای آن کاج بلند

روی آگاهی آب؛ روی قانون گیاه. (سپهری، ۲۷۴)

او در مجموعه صدای پای آب، آن جا که برای چهارمین بار خود را معرفی می‌کند می‌گوید:

اهل کاشانم، اما

شهر من کاشان نیست

شهر من گم شده است. (همان، ۲۷۲)

شاعر خود را با تمام جهان یکی می‌بیند. او دیگر تنها نیست، بلکه با تمام هستی، یگانه شده است و تمام هستی نیز محلّ

حضور خداست.

سپهری در شعر «بیراهه در آفتاب» می‌گوید:

«ای کرانه ما، خنده گلی در خواب، دست پاروزن ما را بسته است،

در پی صبحی بی خورشیدیم

با هجوم گل‌ها چه کنیم

به خاک افتادیم و چهره ما نقش او بر زمین نهاد» (سپهری، ۲۰۲)

در این ابیات سهراب وجود خدا را در همه جا احساس می‌کند و او را می‌بیند و حقیقت وجود را امر یگانه‌ای می‌داند و مفهوم

وحدت وجود را عینیت می‌بخشد.

جبران خلیل جبران نیز عارف وحدت وجودی است. در اندیشه جبران صرفاً خدا خالق انسان و زمین نیست. افزون بر آن او در

هر آن چیزی است که در زیر خورشید وجود دارد. او معتقد است که خداوند به گونه‌ای ناب در خواسته اولیه اش تجلی می‌یابد

که انسان و زمین بخشی از او هستند. او خداوند را نیرویی جنبان می‌نامد که از راه همین خواسته رشد می‌کند و بدین گونه

هر چه روی زمین وجود دارد همراه با او رشد می‌کند.

او به زنده بودن خدا و حضور مهرجویانه‌اش در هر چیز و هر کس صادقانه ایمان دارد. با این که مانند نیچه به اخلاق جزمی

دیانت‌ها می‌تازد ولی همواره می‌کوشد تا برای انسان از طریق دست یافتن به زیبایی بزرگ که همان خداست طرحی نو

دراندازد.

جبران در کتاب پیامبر با زیبایی بی‌نظیری، نگرش وحدت وجودی خویش را تصویر کرده است و انسان‌ها را به گونه‌ی یک کمان تصویر کرده که کودکانشان به سان تیرهایی زنده از آن کمان به پیش پرتاب می‌شوند. کمان گیر که سمبلی از خداست، نشانه را بر جاده‌ی جاودانگی می‌نگرد: «شما کمان‌هایی هستید که کودکانتان از آن‌ها به گونه‌ی تیرهای زنده به پیش پرتاب می‌شوند. او با قدرت خویش شما را می‌خماند تا تیرهایش تیزتر از تیر پروازی خویش مهر می‌ورزد، دلبسته‌ی کمان استوار نیز باشد. (پیامبر، ۱۳ و ۱۴) سر خشنودی باشد. زیرا هم بدان سان که به تیر پروازی خویش مهر می‌ورزد، دلبسته‌ی کمان استوار نیز باشد. (پیامبر، ۱۳ و ۱۴)

جبران نگرش وحدت وجودی خویش را بهتر از همه جا در کتاب دیوانه آورده است و معتقد است که خدا انسان را فرمانبردار نمی‌خواهد: «در روزهای کهن، هنگامی که نخستین لرزش سخن به لب‌هایم آمد، از کوه مقدس بالا رفتم و با خدا گفتم: خداوندگارا من بنده‌ی توام. اراده‌ی پنهان تو قانون من است و تا ابد تو را فرمانبردارم اما خدا پاسخی نداد و چون توفانی سهمگین گذشت.» (پیامبر، ۱۳۷)

همچنین او معتقد است که انسان نباید چنین بیندیشد که: «آفریدگار، من آفریده‌ی توام. تو مرا از گل ساختی و من همه چیز را از تو دارم.» (همان: ۱۳۷)

یا:

«من فرزند توام. تو با رحمت و محبت مرا به دنیا آوردی و من با محبت و عبادت ملکوت ترا به ارث می‌برم.» (همان: ۱۳۷)

بلکه او بر این عقیده است که انسان باید در مورد خدا و انسان چنین بیندیشد: «خدای من، ای آرمان و سرانجام من، من دیروز توام و تو فردای من. من ریشه‌ی توام در خاک و تو کلاله‌ی منی در آسمان، و ما با هم در برابر خورشید می‌بالیم.» (همان: ۱۳۷)

این تغییر و تبدیل را به خلق جدید تعبیر می‌کنند که از آیه شریفه «أَفَعَيَّنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لُبْسٍ مِّنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ» (ق/۱۵) مأخوذ است. به نظر می‌رسد اندیشه‌ی جبران خلیل جبران متأثر از عقاید فلسفی اسپینوزا باشد. خاصه که شباهت بسیاری نیز با آن دارد. اسپینوزا بر این عقیده است که خدا و طبیعت یک جوهر یگانه‌اند و هر چه که در عالم هستی دارد و یا اتفاق می‌افتد. جنبه‌ای یا وجهی و شأن یا صفتی از خداست. هر حادثه‌ی جسمانی یا نفسانی در نظام مابعدالطبیعه اسپینوزا به منزله‌ی حالت یا جلوه‌ای از یکی از دو صفت شناخته شده خدا با طبیعت یعنی اندیشیدن و بعد است. بنا بر نظر اسپینوزا، خدا صفات شخصی ندارد، زیرا او موجودی مستقل یا جدا از جهان نیست. کسانی که خدا را چنان توصیف می‌کنند که صفاتی همانند انسان دارد، صرفاً به تشبیه و تمثیل دست می‌زنند و با ذات و طبیعت حقیقت اشیا کاری ندارند. (استرول، ۸)

اندیشه‌ی جبران و سپهری پیرامون خدا و نگرش وحدت وجودی ایشان با اندیشه و نگرش اسپینوزا، شباهت بسیار زیادی دارد. اسپینوزا معتقد بود که ذات خدا را نمی‌توان درک کرد و تنها با تجلیات او که «اندیشیدن» و «بعد مادی» است می‌توان او را دریافت. سپهری عملاً به طبیعت که مظهر تجلی اوست، روی می‌آورد و به آن سجده می‌کند. گرایش سپهری به طبیعت و اندیشه‌ی او در این مورد که خدا در نزدیکی و در طبیعت و پای گل‌ها و درخت‌ها حضور دارد، صرفاً به صفت بعد خداوند عنایت دارد و گرنه او مانند جبران معتقد است که: «درک جوهر و ذات خداوند امکان‌پذیر نیست.» (پیامبر، ۱۱۸)

۷- استنتاج:

هر چند که سهراب سپهری و جبران خلیل جبران هم مذهب نبوده‌اند و سهراب مسلمان بوده و جبران مسیحی اما معیار هر دوی آن‌ها برای کشف حقایق فقط تصوّرات شخصی خودشان بوده است. با همه‌ی این توصیفات و تصوّرات معلوم می‌شود که آن‌ها کتاب مقدس خودشان را به خوبی مطالعه کرده‌اند و توانسته‌اند به مفاهیم عالی عرفانی برسند و آن را در اشعار خود بیان کنند. سپهری و جبران معتقدند که اگر چه طریق رسیدن به دوست به عدد انسان‌هاست و هر دلی می‌تواند راه به سوی او داشته باشد اما شرط اصلی و لازمه‌ی دستیابی به وصال، داشتن جوهر پاک و وجودی تهی از آرایش است. و اعتقاد دارند که تمامی هستی در وجود تو و هر آن چه در وجود توست در هستی است.

وحدت وجود سهراب سپهری وجود خدا را در هر جایی احساس می‌کند. او سایه‌های دوردست را جلوه‌ای از ذات خدا می‌داند آب را از مظاهر طبیعی خدا می‌داند که بسیار تنهاست و خدا را در هر جایی نزدیک به خود می‌بیند. خدایی

که او به آن ایمان دارد آن خدایی نیست که عارفی از شوق دیدار و تب عشق او در حالت سماع سر از پا نمی‌شناسد، خدای سپهری در همین نزدیکی، لای شب‌بوها، پای کاج بلند و روی آگاهی آب است. خدای سپهری «وسعتی بی‌واژه» است که به همه جای جهان می‌رسد و همه کاینات را دربرمی‌گیرد. چنین نگرشی است که بوی وحدت وجود می‌دهد. سهراب جهان را فراخ می‌بیند. کام دل او حقیر نیست، خانه‌اش به دیوارها محدود نمی‌شود و با یک نگاه، خانه‌ای به وسعت دنیا می‌سازد. اگر چه طریق رسیدن به دوست به عدد انسان‌هاست و هر دلی می‌تواند راه به سوی او داشته باشد اما شرط اصلی و لازمه دست‌یابی به وصال، داشتن جوهر پاک و وجودی تهی از آرایش است. جانی که به تمام پاک و صافی می‌شود، به چنان فضیلت و منزلتی می‌رسد که تمامی فضایش جایگاه «او» می‌گردد. سهراب به چنین مقامی دست پیدا کرده است. او هر جا که هست صدای دوست را می‌شنود و جانش سرشار از این صدای آسمانی می‌شود. در اندیشه سپهری هر چند که مشاهدات کثیرند و آیات و نشانه‌ها در شماره نمی‌گنجد ولی تکررات به وحدتی اشاره می‌کنند و خبر از یگانه‌ای می‌دهند که در صور و نقوش مختلف، خویشتن را آفتابی کرده و نشان داده است. انسان معنوی و اهل نظر در ورای این پدیده‌های کثیر و عظیم آن امر بسیط را جستجو می‌کند. جبران خلیل جبران نیز عارف وحدت وجودی است. در اندیشه جبران صرفاً خدا خالق انسان و زمین نیست. افزون بر آن او در هر چیزی است که در زیر خورشید وجود دارد. او معتقد است که خداوند به گونه‌ای ناب در خواسته اولیه اش تجلی می‌یابد که انسان و زمین بخشی از او هستند. او خداوند را نیرویی جنبان می‌نامد که از راه همین خواسته رشد می‌کند و بدین گونه هر چه روی زمین وجود دارد. همراه با او رشد می‌کند. او می‌گوید که تمامی هستی در وجود تو و هر آن چه در وجود توست در هستی است. تمامی اجزای عالم از کوچک ترین تا بزرگ ترین و از پست ترین تا عالی ترین در وجود تو قرار دارند. در یک اتم تمام عناصر روی زمین در یک حرکت ذهن تمامی اقیانوس‌های بیکران و در یک جنبه از وجود «تو» تمامی جنبه‌های «هستی» یافت می‌شود. جبران با تصویرپردازی و تمثیل‌گرایی خود از اجزای طبیعت این حقیقت را بیان می‌دارند که همان گونه که هر چیزی به اصل خود باز می‌گردد و هر ذره در نهایت به مبدا خود برمی‌گردد، جهان هستی نیز جلوه‌هایی از ذات و نور مقدس باری تعالی است که هر کدام در رسیدن به ذات و اصل خویش در تکاپو و تلاش می‌باشند. وجود و حضور خدا در پدیده‌ها که آن را معیت الله (با خدا بودن) می‌خوانند، یکی از دیدگاه‌های بزرگ عرفانی و فلسفی عارفان نامی است که این مفهوم را در اندیشه جبران و در اشعارش به وضوح می‌بینیم.

منابع

۱. قرآن کریم
۲. آشتیانی، سیدجمال الدین، شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم، انتشارات تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۲.
۳. استرول، آرم، پایکین، ریچارد کلیات فلسفه، ترجمه جلال الدین مجتبی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۲.
۴. الفاخوری، حنا، تاریخ الادب العربی، انتشارات توس، چاپ دوم، ۱۳۸۰.
۵. تهانوی، محمدعلی الفاروقی، کشف اصطلاحات الفنون، تهران، انتشارات خیام، ۱۸۶۲.
۶. جوادی آملی، عبدالله، تحریر تمهید القواعد، انتشارات الزهراء، ۱۳۷۲.
۷. چیتک، ویلیام، ابن عربی، مولانا و اندیشه وحدت وجود، ترجمه ابوالفضل محمودی، پژوهش‌های فلسفی و کلامی، شماره ۵ و ۶، ۱۳۷۵.
۸. حاکمی، اسماعیل، سماع در تصوف، نشر دانشگاه تهران، ۱۳۵۹.

۹. خلیل جبران، جبران، پیامبر، ترجمه مؤید شیرازی، شیراز، انتشارات دانشگاه شیراز، ۱۳۷۴.
۱۰. _____، پیام آور و ماسه و کف، ترجمه میرجواد سیدحسینی، ۱۳۸۸.
۱۱. _____، اشکی و لبخندی، ترجمه حیدر شجاعی، انتشارات دادار، ۱۳۸۶.
۱۲. خیرخواه، محمدابراهیم، ریخت شناسی شعر، تهران، انتشارات کاوش قلم، ۱۳۸۶.
۱۳. روشن ضمیر، محمدعلی، ویژگی های مشترک اشعار والت ویتمن و سهراب سپهری، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، ۱۳۷۹.
۱۴. سپهری، سهراب، هشت کتاب، تهران، کتابخانه طهوری، چاپ چهارم، ۱۳۶۳.
۱۵. سعیدیان، عبدالحسین، دایره المعارف نو، تهران، نشر علم و زندگی، ۱۳۸۰.
۱۶. سیاهپوش، حمید، باغ تنهایی، تهران، نشر سهیل، ۱۳۷۵.
۱۷. شعبان، ژوزف، جهان بینی جبران خلیل جبران، ترجمه اکرم السادات امیرخلیلی، تهران، آشیانه کتاب، ۱۳۷۳.
۱۸. ضیاءنور، استادفضل الله، وحدت وجود، تهران، انتشارات زوار، ۱۳۶۹.
۱۹. فرزاد، عبدالحسین، تاریخ ادبیات جهان، تهران، نشر کتب درسی، ۱۳۸۰.